

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِیْتُ وَبَقِيَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ،
وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ، وَعَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ. يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ
فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ اَوَّلَ طَائِلِمٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ
اَلْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ اَلْخُسَيْنَ، وَ شَابِعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

بحث در مناقشاتی بود که در استدلال به این جمله‌ی مبارکه بود «وَأَنْتَ الْفُتُكْرَ بِيَدِكَ وَ
لِسَانِكَ» که اشکال دوم این اشکال بود که مرحوم ابن طاووس قدس سره در کشف
المحجة بعد از این که این روایت را از عسکری نقل می‌کنند به طرق متعدده و بعد روایت
را از الرسائل کلینی قدس سره نقل می‌کنند می‌فرمایند بین نقل کلینی و آن نقل‌ها به
طرقه العديده تفاوت وجود دارد.

عرض کردیم این فرمایش سید ابن طاووس و شهادت ایشان به تفاوت برای ما ایجاد
اشکال می‌کند در تمسک به این فراز، چون بعد از شهادت ایشان علم اجمالی یا به تعبیر
دیگر حجت اجمالی پیدا می‌کنیم که بعضی از فرازهای این روایتی که در نهج‌البلاغه ذکر
شده است و یا در نقل کلینی به نقل ابن طاووس ذکر شده که مشتمل بر این جمله
هست بعض فقرات این مشمول ادله‌ی حجت نمی‌شود یا به خاطر این که تعارض می‌کنند
یا به خاطر این که دوران امر بین زیاده و نقیصه بین‌شان می‌شود فلذا مشکل درست
می‌شود برای تمسک،

س: این تفاوتی که خودش می‌گوید همان أَجْمَل و افضل نیست که می‌گوید فهو أَجْمَل و
افضل ...

ج: نه تفاوت می‌گوید وجود دارد منتها فی ما قصدنا این أَجْمَل و افضل این زیاتر است
ممکن است از نظر بلاغت و فصاحت مطالب بیش‌تری یعنی بلیغ‌تر باشد فصیح‌تر باشد و
امثال این‌ها و ممکن هم هست که زیاده و... چون گفته تفاوت وجود دارد در مطالبش.

خب این مطلب را قبلاً عرض کردیم و این نکته را هم قبلاً عرض کردیم که باید ما آن کتاب

به دست‌مان برسد آن زواج‌ر عسکری به دست‌مان برسد المواعظ و الزواجر برای ایشان به دست ما برسد مقابله کنیم و ببینیم آیا تفاوتی وجود دارد یا نه، تا به دست ما نرسد تمسک اشکال دارد فعلاً تمسک، منتها باید فحص کنیم یکی از فضلاء محترم که نمی‌دانم ایشان کی هستند، ایشان این فحص را انجام دادند و مؤسسه این دو تا ورقه را لطف کردند و موارد را زحمت کشیدند من تقدیر می‌کنم و یا لیت که ایشان را هم بشناسم. زحمت کشیدند یک کتابی داریم برای بعضی از زیدیه است که ایشان در این کتاب از آن منبع اصیل که گفتیم که منبع سید ابن طاووس بوده مطلب او را نقل کرده، آن کتاب اسمش الاعتبار و سلوة العارفين، نوشته‌ی الحسن بن اسماعیل الجرجانی معروف به الشجری، الشجری آن مطلب را نقل کرده، تمام اسنادی هم که ابن طاووس نقل کرده ایشان نقل کرده. این کتاب ظاهراً چاپ نشده و ایشان از اینترنت پیدا کردند و یکی این نسخه هست و یکی هم این نسخه هست.

س: ...

ج: این کتاب چاپ شده؟

س: چاپ شده چاپ شده‌اش را پیدا نکردیم.

ج: چاپ شده را پیدا نکردید؟ پس شما هم هستید جزاکم الله خیراً.

اگر چاپ شده‌ی آن را هم پیدا کنیم حالا فعلاً این دو نسخه است. در این دو نسخه این جمله‌ی محل استدلال وجود دارد یعنی طبق نقل ایشان از آن کتاب الزواجر که سید بن طاووس می‌فرماید تفاوت می‌کند این وجود دارد این محل استدلال، منتها یک نکته‌ای در آن هست و آن این هست که طبق یکی از این نسخ این جور هست که می‌فرماید که «وَأَكْبَرُ الْمُتَكَبِّرِ بِلِسَانِكَ وَ يَدِكَ» نه «بیدک و لسانک»، این از شبهه دورتر است بلسانک یعنی با آن ترتیبی هم که مشهور بین فقهاست سازگارتر است که بیدک و بلسانک، چون آن نسخه‌ای که می‌گوییم نسخه‌ی متعارف که می‌گوید بیدک و لسانک این ممکن است که توهم بشود بر خلاف آن چیزی است که فتوای مشهور بر آن هست یا از روایات استفاده می‌شود که ما از اخف به اشد باید بیایم چطور می‌فرماید بیدک و لسانک؟ اگر چه این شبهه قابل جواب است یعنی حضرت می‌خواهد با این دو تا در مقام ترتیب آن حالا نیست در مقام اصل عنصرهایی است که باید در باب امر به معروف و نهی از منکر به کار گرفته بشود اما شیوه‌ی آن چگونه است؟ این روایت در صدد بیان آن نیست. مشکلی ایجاد نمی‌کند ولی اگر «بلسانک و یدک» باشد دیگر توهم شبهه هم نمی‌شود. البته روشن است که «بیدک و لسانک» این ابلغ است و از نظر جمله‌سازی جمله‌ی زیباتری است تا «بلسانک و یدک»، در آن یکی در این نسخه در آن جا دارد که «وَأَكْبَرُ الْمُتَكَبِّرِ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ» ولی بالای لسانک که بعد ذکر شده یک میم گذاشته یعنی مقدم بیاور آن را، روی آن یکی هم علامت گذاشته یعنی مؤخر بیاور آن را، دیدید در کتاب‌ها گاهی وقتی جلو و عقب می‌شود آن که عقب ذکر شده و باید جلو باشد میم روی آن می‌گذارند یعنی مقدم باید قرار داده بشود، آن که مقدم ذکر شده و حق آن این بوده که بعد ذکر بشود خ روی آن می‌گذارند یعنی مؤخر باید ذکر بشود. این جا روی هر دو میم گذاشته، یعنی مقدم، مؤخر. مقدم و مؤخر، هر دوی آن را میم استفاده کرده یعنی یکی را، آن که بعدی است مقدم بشود و آن که مقدم بوده باید مؤخر بشود. این تفاوتی که این دو نسخه دارد این چنین است.

بنابراین این اشکال دوم بعد از این فحصى که انجام شده است لقائل أن يقول که این برطرف می‌شود مگر این که اگر کسی مداقه‌ی زیاد بخواند بکند ممکن است بگوید که آقا این جناب صاحب این کتاب الاعتبار که این زیدی است و این را از آن کتاب الزواجر و المواعظ نقل کرده ما سندی که ایشان ندارد این ارسال دارد ما خبر نداریم سند ایشان به آن کتاب چه جوری است؟ شاید وجاده بوده شاید حدس زده این همان کتاب است آن کتاب واقعاً به سند معتبر به دست او رسیده یا نه، فلذاست که باز این تردید ما باقی می‌ماند و یک حجتی برای رفع آن نداریم مگر این که اطمینان پیدا کنیم بعد از این که سندها همان سندها است نقلها همان نقلها هست احتمال این که دیگر بگوییم سند نداریم و اطمینان پیدا نمی‌کنیم یک امر غیر عرفی باشد و به وسواس و کثیر الشک بودن کأن می‌انجامد. آدم متعارف اطمینان پیدا می‌کند که این دیگر همان است.

س: ...

ج: قرن آن را نمی‌دانم برای کی هست.

س: ... ثقه هست؟

ج: نه این هم معلوم نیست برای ما که خودش ثقه باشد یا نه، ولی وقتی که مطابقت را حس می‌کنیم مطابقت را به دست می‌آوریم اصلاً اطمینان پیدا می‌کند که این همان است. این دیگر وابسته به خود اشخاص است که اطمینان این‌جا پیدا بکنند یا نکنند.

اشکال سومی که مطرح کردیم این بود که این روایت با واو عطف فرموده که «وَأَنَّكَ الْمُنْكَرُ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ» و واو برای جمع است یعنی وقتی یک منکری را می‌بینید هم به ید و هم به لسان معاً انکار کنید یعنی هم به او بگو مثلاً دروغ نگو، غیبت نکن، هم یک ضربی به او بزن، هر دوی آن، بیدک و لسانک، مثل این که گفت اگر «افطرت فی شهر رمضان أطعم و أعتق»، این‌جا جمع می‌فهمیم دیگر، چون واو برای جمع است این‌جا هم دارد می‌فرماید که «أَنْكَرُ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ»، واو برای جمع است و حال این که جمع خلاف اجماع است خلاف اگر اجماع هم نباشد خلاف شهرت مسلمه هست. پس بنابراین مضمون این متن معرض عنه اصحاب است اگر نگوییم اجماع اصحاب بر خلاف آن هست و کسی به این عمل نکرده است. این اشکال سومی که این‌جا ممکن است مطرح بشود.

جوابی که از این اشکال می‌توان داد این هست که گاهی واو به معنای او می‌آید، این‌جا ممکن است بیدک او لسانک بحسب الموارد، مقصود این هست که به حسب موارد مختلف بین مقتضی چه هست طبق آن عمل بکن، یک‌جا می‌بینی که باید انجام داد مثل این که لسان اثر ندارد یک‌جا می‌بینی که نه لسان اثر دارد به لسان و دیگر ید را اعمال نکن، بنابراین ...

س: ...

ج: این دیگر بحث آن گذشت که گفتند آقا ید در روایات کنایه‌ی از اعمال قدرت است. مثل این که می‌گوییم «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح/10) یعنی قدرت او.

س: ...

ج: نه جمع گفته دیگر، مثل این که آن‌جا آن مثال را چکار می‌کنید؟ إن افطرت اعتق و

اطعم، این جا هم فرموده بیدک و لسانک. البته در مقام شرایط و این ها ممکن است که نیست ولی این که این دو تا باید با هم باشد این را که دلالت می کند اما حالا شرایطش چه هست؟ چیه؟ آن ها ممکن است ذکر نشده باشد.

جهت دومی که می شود گفت این هست که ...

س: ...

ج: به همین توضیحی که حالا می خواهیم عرض بکنیم.

توضیح این هست که این واو در مواردی ظهور در جمع دارد مثل مثالی که زده شد که در آن مثال ها این جور نیست که با یکی از دو تا متعاطف به واو کل مصلحت استیفاء شده باشد. این جا چون کل مصلحت ممکن است که استیفاء نشده می گوید جمع می کنیم یا هم این را انجام بده هم آن را انجام بده تا به برکت اجتماع این دو تا آن مصلحت مورد نظر محقق بشود اما در جایی که هر یک از متعاطفین آن غرض را تأمین می کند در جایی که هر یک از متعاطفین غرض را تأمین می کند آن واو در آن جا دلالت بر جمع نمی کند مثل این که به ما گفتند از این در و این در خارج شوید یعنی هم بروید از آن در خارج شوید هم از این در خارج شوید، این جا خود این که وقتی مقصود این است که از این جا را تخلیه کنید و این تخلیه چه از این در بروی و چه از آن در بروی حاصل می شود خود این قرینه می شود بر این که این واو در این جا به معنای او هست و جمع مقصود نیست حالا در مانحن فیه شرط امر به معروف و نهی از منکر همان طور که در مباحث سابقه گذشت چه هست؟ تأثیر است احتمال تأثیر است؛ اگر من بدانم که بگویم تأثیر دارد برای چه بزنم؟ اگر می دانم گفتن تأثیر ندارد زدن تأثیر دارد برای چه دیگر بگویم؟ پس بنابراین در آن جا چون هر یک از متعاطفین آن اثر را، آن تغییر را ایجاد می کند خودش قرینه می شود بر این که مولا و گوینده ای کلام نمی خواهد بگوید در تمام موارد امر به معروف و نهی از منکر شما باید جمع بین الامرین بکنید، این را نمی خواهد بگوید. بله این مسئله را داریم که اگر یک جایی تک تک این ها اثر نمی کند می داند هم باید بگوید هم باید بزند این مسئله که بله این هر دو را باید به کار گرفت چرا؟ به خاطر بحث خودش که ما از ادله ای امر به معروف و نهی از منکر فهمیدیم که مقصود وادار کردن است طرف را به این که ترک حرام بکند یا انجام واجب بدهد و وقتی می بینیم که این به تک تک این ها انجام، این وادار کردن انجام نمی شود عقل ما می گوید هر دو را باید به کار بگیری تا امر به مولا را که فرموده وادارش کن امتثال شده باشد.

س: ...

ج: تربیت شخصی به تک تک این ها هم انجام می شود دیگر، آن تربیتی که گفتیم محتمل است قبلاً می گفتیم که محتمل است که این هم در جهت باشد این هم با تک تک این ها گفتن انجام می شود.

س: شک نمی کند حداقل شک می کند یقین که ندارد به آن چیزی که ما می خواهیم ...

ج: شک نمی کنیم این جا، شک عرفی نمی کنیم ببینید شک های وسوسه انگیز بله، چون عرف می گوید آقا این برای چه هست؟ برای این هست که آن هدایت بشود آن دست بردارد از کارش، من می دانم اگر بگویم به او کفایت می کند حالا می گوید بزنم؟ احتمال می دهم که، تا احتمال تأثیر ندهم که فایده ای ندارد آن گفتن هم باید احتمال تأثیر بدهم اگر من با گفتن

می‌دانم که آن تأثیر می‌کند مولا به من مجبور می‌کند که بزن هم، آن غرض که حاصل شده است در این‌جا، پس خود این قرینه می‌شود بر این که این واو در این‌جا اگر عطف شده به معنی جمع نیست که در هر واقعه‌ای، هر موردی جمع بینهما بکن، این را نمی‌خواهد بفرماید می‌خواهد بگوید یا این یا این کلُّ بحسب مورد، ممکن است که این را بخواهد بفرماید.

س: یعنی همین که احتمال بدهیم این پول هست که ...

ج: احتمال نمی‌دهیم بلکه استظهار می‌کنیم نه احتمال فقط می‌دهیم.

س: احتمال هم کافیه، یعنی باید ثابت بشود که این مورد اعراض مشهور است همین که با این احتمال است ...

ج: نه ببینید نه اگر شما اثبات، گفتید...

س: ...

ج: من این‌جور تأییدی را نمی‌خواهم. اگر گفتیم واو دلالت بر جمع می‌کند آن وقت باید شما فتوای به جمع بدهید، احتمال خلاف ظاهر که به درد نمی‌خورد ما باید قرینه اقامه بکنیم که این واو را از ظهور در جمع خارجش بکنیم.

س: در جهت جواب این اشکال عرض می‌کنم همین که احتمال هم به این که لعل ...

ج: نه این فایده‌ای ندارد مگر معارض داشته باشد به خاطر معارضش این‌جوری معنا بکنیم. ولی خودش می‌گوید آقا ظاهرش این هست چرا رفع ید از ظاهر می‌کنید؟

س: می‌گویم این جوابی که شما دارید می‌فرماید الان دو تا جواب فرمودید اگر این‌ها حتی ... همین که احتمال ایجاد بکند که لعل منظور شارع این بوده این جواب‌ها ...

ج: بله اگر اجمال بشود یعنی این روایت مجمل می‌شود حالا اما مجمل که شد بالمرة باید کنار بگذاریم یا نه می‌شود حجت اجمالی که یا این مقصود است یا آن مقصود است آن وقت باید طبق حجت اجمالی عمل بکنیم.

س: عرض من این هست از جهت مشکل اعراض مشهور همین که یک احتمال بدهیم که روایت گونه‌ای هست که طبق آن معنا دیگر مورد ...

ج: نه نه

خب بعد و اما اشکال اخیر، اشکال اخیر این هست که ...

س: ممکن است که مثلاً بگویم ... مشهور اعراض کردند یعنی بابا یک چیزی که همه می‌دانند که در جایی که ... نیاز نیست که او بگذاریم واو هم که بگوید گرچه ظهور اولش ... اما این ارتکاز مانع از چنین ...

ج: همه چرا می‌دانند؟

س: عرض کردم

ج: آن سرّ و لمّ آن را که این‌جا می‌دانند همان است که گفتیم، نه یک تعبیدی هست. سرّ و لمّ آن همین است که بابا این هر دو دارند آن اثر را می‌دهند پس متعاطفین هر کدامشان اثر را تأمین می‌کند پس برود برای چه بگوید جمع بکن بینهما؟ این سرّ این که مردم می‌دانند همین است که گفتیم.

و اما اشکال اخیر و مطلب اخیر این هست که....

س: ...

ج: بله در حکم، یعنی انکار به هر دو لازم است مثل آن‌جا اطعم دیگر، آن‌جا می‌گوید این افطرت اطعم و أعتق، یعنی چی؟ جمع است یعنی هر دو را باید انجام بدهی این‌جا هم هر دو را باید انجام بدهی.

س: ... یعنی جاء زید و عمرو نه جاء زید مع عمرو، جاء زید و جاء عمرو.

ج: بله، این‌جا که نگفتیم معاً، معاً یعنی هر دو را باید انجام بدهی نه این که باید در همان حالی که می‌گویی بزنی، این را که نخواستیم بگوییم این یعنی نه هر دو را باید نسبت به این منکر انجام بدهی، حالا آن اول باشد، آن دوم باشد، فاصله بین آن باشد، بین آن یک حرف دیگری است، آن معیت یک حرف دیگری است، این که هر دو را باید انجام بدهی نسبت به این واقعه این جمعی که می‌گویی معنای آن این هست، نه معیت به معنای این که باید همراه هم باشد آن که آن‌جا فرموده است این هست در معنی است که دلالت نمی‌کند که همراه هم هست اما این که هر دو این حکم بر ایشان بار شده هر دو آمدند دلالت می‌کند این‌جا هم وقتی می‌گوید که این افطرت اطعم و أعتق، معنای آن این نیست که باید در همان حالی که اطعام می‌کنی در همان حال هم عتق را انجام بدهی، این معیت به معنای این که همراه هم باید باشد دلالت نمی‌کند اما این که در صورتی که افطار کردی هر دو را باید انجام بدهی این تکلیف را دلالت می‌کند این‌جا هم گفته می‌شود وقتی منکری را دیدی هر دوی این‌ها را باید انجام بدهی نه این که بگویی إفعل یا لاتفعل و همان موقع هم ضربه را بزنی، نه این درست است این همراه بودن به این معنا را دلالت نمی‌کند اما این که هر دو کار را باید نسبت به این فاعل منکر انجام بدهی بر این دلالت می‌کند، لولا آن قرینه بر این دلالت می‌کند.

س: یعنی اصل وجوبش جمع شده این را که اصحاب مشکلی ندارند.

ج: چرا اصحاب مشکل دارند در هر واقعه‌ای نمی‌گویند هر دو را باید انجام بدهی، اصحاب که ...

س: وجوبش را اصحاب ...

ج: نه اصل وجوب درست است.

س: ...

ج: می‌دانم

س: شبیه آن مطلبی که در ... فرمودید شبیه به آن می‌شود اصل وجوبش را فرمودید خداوند تشریع کرد حالا در همه‌جا ...

ج: نه این دارد مفادی را می‌گوید که اشکال این هست دیگر، این مفادی را می‌گوید که اگر توجیه نمی‌توانستیم بکنیم این ادله‌ی حجیت صدور نمی‌گیرد این را، می‌گوید این کلام از امیرالمؤمنین نیست امیرالمؤمنین چنین حرفی را نمی‌آید بزند، نفرموده چون بر خلاف اجماع است، چون بر خلاف شهرت مسلمه هست، ادله‌ی حجیت خبر واحد چنین خبری را نمی‌گیرد که مخالف با مشهور فقهاست و مشهور علماست یا مخالف با متفق علیه علماست. جواب می‌دهیم می‌گوییم نه معنای آن این هست پس بنابراین می‌گیرد بعض جواب‌های دیگر هم این‌جا هست که من حالا آن‌ها را دیگر فاکتور گرفتیم که یک خرده عبور بکنیم.

و اما اشکال اخیر:

اشکال اخیر این هست که قبلاً شیخ طوسی گفتیم رضوان الله علیه در اقتصاد و در بعض جاهای دیگر شاید فرموده است که «الظاهر من شیوخی الامامیه أنَّ هذا الجنس من الانکار لایکون الا للائمہ علیہم السلام أو من یأذن له الامام علیہ السلام» الظاهر من شیوخی الامامیه، این مسئله می‌فرماید بین شیوخ امامیه مسلم است که این سنخ از امر به معروف و نهی از منکرها که زدن باشد نه گفتاری باشد.

س: ... استظهار کرده شهادت نداده.

ج: بله دیگر شهادت داده به همین چیزی که ظاهر اصحاب است دیگر، پس دارد شهادت می‌دهد به این ظهور، به این ظهور اصحاب، ظهور حال اصحاب، کلمات اصحاب، فتاوی اصحاب، مواقف اصحاب، مواضع اصحاب، این است که این‌ها می‌گویند این سنخ فقط برای امام و من یأذن له الامام هست.

خب با توجه به این مسئله که ما قبلاً هم از آن استفاده کردیم که معلوم می‌شود که یک امر مرتکز در اذهان شیوخ امامیه این هست که این شیوخ امامیه وقتی در اذهان‌شان این مرتکز باشد قهراً این مستقات ... از چه هست؟ از این هست که اصحاب ائمه علیهم السلام و متشرعه‌ی هم‌زمان با ائمه علیهم السلام که مزاول با آن‌ها بودند، اعمال آن‌ها را می‌دیدند، روش آن‌ها را می‌دیدند و مطالب آن‌ها را می‌فهمیدند، می‌فهمیدند که بله زدن و فلان و این‌ها برای همگان نیست برای کسی است که یا خود امام انجام بدهد یا امام دستور خاص به او بدهد که این‌جا این کار را انجام بده این سنخ عمل را انجام بده.

خب این گفتیم برای ما چکار می‌کند؟ برای ما ایجاد این احتمال را می‌کند که لعل پس این روایاتی که دارد می‌گوید آنکر بالید، محاط بوده محفوف بوده به یک ارتکاز مسلم، به یک امر مسلمی که با او می‌فهمیدند که مقصود چه هست؟ این را می‌فهمیدند در این‌جور موارد همان‌طور که گفتیم نظر حداقل دو تا از بزرگان و اساطین علم مرحوم محقق همدانی و مرحوم شهید صدر این هست که این‌جور جاها اصالة عدم القرینه جاری نمی‌شود عقلاء در صورتی که چنین قرائنی را احتمال بدهند تعبد نمی‌کنند می‌گویند ان شاء الله قرینه نبوده.

س: حاج آقا سید مرتضی مخالف است با آن عظمتش، این قرینه را ضعیف نمی‌کند؟

ج: نه متفرد است دیگر.

خب ایشان می‌فرماید... با این که استادش بوده خبر داشته کتاب‌های ایشان را هم دیده

ولی در عین حال می‌فرماید این جوری.

در مانحن فیه حالا فرموده ما به واسطه‌ی این جهت می‌گفتیم روایات طایفه‌ی اولی که می‌فرمود مروا بالمعروف و انہوا عن المنکر، می‌گفتیم ولو به معنای وانہوا عن المنکر است و مروا را به معنای إحملوا و به معنای این که وادار کنید یا مانع شوید هم بگیریم که صاحب جواهر می‌فرمود ولی می‌گفتیم که چون احتمال می‌دهیم این‌ها محفوف به چنین قرینه‌ای بوده فلذا اطلاق از آن نمی‌فهمیدیم به آن‌ها استدلال نکردیم گفتیم آن طایفه دلالت نمی‌کند این روایت ما نحن فیه تصریح کرده که أنکر بیدک و لسانک، ید را آورده دیگر، أنکر بیدک و لسانک، این‌جا دیگر نمی‌توانیم آن حرف آن‌جا را بزنیم به واسطه‌ی آن قرینه، ولی این را می‌توانیم بگوییم که این‌جا درست است که فرموده أنکر بیدک و لسانک، ما اشکال اول‌مان چه بود؟ این بود که مخاطب به این کلام امام حسن سلام الله علیه است یا محتمل است که ایشان باشد؛ اشکال دوم این بود که ولو فرضنا که مخاطب به این کلام محمد بن حنفیه است علی کلا التقدیرین گفتیم که اشکال این بود که ما نمی‌توانیم به این استدلال بکنیم چون اگر امام حسن سلام الله علیه باشد لمکان عصمته، حضرت به او می‌فرمایند این کار را بکن، چون می‌دانند ایشان خطا نمی‌کند و شاید بتوانیم بگوییم امام حسن سلام الله علیه در زمان امیرالمؤمنین از اجزاء حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام است از کارگزاران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، حضرت به کارگزاران حکومتش که معصوم هم هست دارد می‌فرماید به هر دو. خیلی خب، اگر بگوییم محمد بن حنفیه هست گفتیم باز کسی ممکن است که این‌جا بگوید محمد بن حنفیه شخص خاصی هست حضرت به او اجازه دادند و فقها هم گفتند که اگر امام إذن بدهد اشکالی ندارد به ایشان إذن دادند. جواب این دومی را چه دادیم؟ گفتیم کسی را که به این روایت مراجعه کند هم اولی و هم دومی، می‌بیند تمام فقرات این روایت و توصیه‌هایی که حضرت فرموده امور عامه است، این قرینه می‌شود بر این که یک سیاق واحدی داشته باشد این من الصدر الی الختم، این وصیت سیاق واحد دارد امور همگانی را دارد می‌فرماید منتها ظاهرش این هست که خطاب به فرزند بزرگوارش هست حالا یا به حضرت مجتبی سلام الله علیه یا محمد بن حنفیه رضوان الله علیه، اما مقصود همه‌ی ناس هستند. ولی این حرف را این‌جور تخلص کردیم از آن اشکال و گفتیم می‌شود گفت که این عام است ما می‌توانیم برای همگان به آن استدلال کنیم اما با توجه به این قرینه می‌خواهیم عدول کنیم از آن جوابی که نسبت به این فراز می‌دادیم، بله این امور عامه است اما چون مرتکز عند المتشرعه این هست که همه می‌دانند این بخش آن که به ید و با اعمال قدرت برای همگان نیست می‌فهمند که بله این‌جا بخصوص برای همان مخاطب هست نه برای همگان و عموم مردم، بنابراین آن قرینه‌ی سیاقیه که می‌خواستیم از سیاق روایت و این که تمام آن‌چه که در این روایت ذکر شده عام هست بفهمیم این معارضه می‌کند با این احتمال، که در اذهان متشرعه این هست و لعل امام سلام الله علیه به همین امر معلوم و مسلم اتکاء فرموده، مثل این که در روزگار ما رهبری معظم فرمودند آتش به اختیار آیا می‌توانیم معنا بکنیم که مقصود ایشان این هست که هر کسی، هر جوری دیگر خواست بلوا بشود هرج و مرج بشود؟ معلوم است که این مقصود ایشان نیست. این یک قرینه‌ی لیبّیه ارتکازیه وجود دارد که این آتش به اختیار نمی‌شود همین‌جور به آن تمسک کرد بگوییم ایشان گفته آتش به اختیار، اطلاق دارد دیگر، هر کاری خواستی بکن. این واضح است چون واضح است که در اذهان همه هست در ارتکاز همه هست که اگر آن‌جور چیزی بشود اختلال لازم می‌آید هرج و مرج لازم می‌آید بلکه دشمنان از آن استفاده خواهند کرد آن‌ها می‌گویند ما از باب آتش به اختیار به امر رهبری داریم

می‌خواهیم این کارها را بکنیم و حال این که نه به رهبر عقیده دارند، نه به دین عقیده دارند، نه به اسلام عقیده دارند، قرینه‌ی حاقه وجود دارد و او بر اساس آن قرینه‌ی حاقه دارد می‌فرماید این‌جا، فلذاست که این دو تا با هم چه می‌شود؟ آن قرینه با این قرینه کسر و انکسار می‌کند نتیجه این می‌شود که حضرت می‌خواهد در این‌جا، یا امر خاص است یا لافل این هست که ما شک می‌کنیم اجمال برای ما پیدا می‌کند و ظهور در این که این جمله‌ی مبارکه خطابش به همگان است و به همگان دارد می‌فرماید ثابت نمی‌شود. این‌جاها از آن‌جایی است که خلاصه فتوا دادن مشکل می‌شود و آنجاها را یا باید علی نحو الاشکال یا ارجاع به دیگری انسان اگر بخواهد احتیاط بکند این‌جوری رفتار بکند در مقام ابراز عقیده.

س: این‌جا چه اشکالی دارد ما حداقل ید را بگیریم

ج: حداقلش هم، نه آن که می‌گوید این جنس، این جنس، یعنی کتک زدن، سیلی زدن، فرک اُدن، امثال این‌ها، شیخ فرموده شیوخ امامیه می‌گویند این‌جور سنخ برای عامه نیست آن که به عامه گفته شده نصیحت کردن است امر و نهی کردن است موعظه کردن است اما این که اعمال قدرت بکنی، بزنی، چکار بکنی، این کارها، حتی آن‌هایی که به جرح و شکست و فلان و این‌ها هم نیانجامد با توجه به این مسئله که دارد خبر می‌دهد مرتکز در شیوخ امامیه با عصر ایشان هم که نزدیک عصر ائمه علیهم السلام هست، چنین شبهه‌ای برای انسان پیدا می‌شود.

س: ... مراتبش را از بین می‌برد دیگر، ما می‌گفتیم بلسانک و یدک، این یدک مخصوص کلاً مأذون از امام یا خود امام علیه السلام می‌شود کلاً پس مراتب هم زیر سؤال می‌رود دیگر، یعنی ماها فقط باید با لسان امر و نهی کنیم دیگر ید ...

ج: بله نتیجه‌ی بحث همین می‌شود حالا اگر ادله‌ی دیگر نداشته باشیم، الی هنا نتیجه این می‌شود که به حسب ادله این قول اقوی به نظر می‌آید تا سایر، چون شش قول نقل کردیم دیگر، این قول اقوی به نظر می‌آید که نسبت به عامه‌ی ناس آن مرتبه‌ی ثالثه نسبت به عامه‌ی ناس نیست بلکه آن وظیفه‌ی حکومت است، برای حاکم شرع است خودش یا کسی را که او اذن خاص به او داده باشد فرستاده باشد بگوید برو این کار را بکن اما سایر ناس در این موارد نمی‌توانند مگر که بعداً ان شاء الله شاید گفت بشود عزائم امور است یعنی در عزائم امور که، امری که انسان یقین دارد شارع به تحقق او علی‌ائ و جه‌راضی نیست و این می‌بیند این هیچ راهی الان ندارد جز این که بزند، حالا یک نفری دارد یک مؤمن محقون الدم چیزی را دارد می‌خواهد بکشد این فقط هی به او بگوید نکش فایده‌ای ندارد اما اگر یک مشت بزند در سینه‌اش پرتش کند آن طرف، آن هم فرار می‌کند و جان یک مؤمن، بله این‌جا یقین داریم که شارع اجازه داده چون این‌جا یک امر از اعظام امور است، قتل نفس محترمه است با یک ضرب، این‌جاها بله، اما این که نه جاهایی که به این حد از امور نیست حالا در آن موارد اقوی تا حالا به حسب ادله این هست تا ببینیم آیا ادله‌ی بعد چه خواهد گفت. من این جمله را عرض کنم ما چون رسیدیم به طایفه‌ی ثالثه ان شاء الله و رابعه که برای فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.